

نوشت اول

می خواستم از ارتباطات وسیع و گسترده ی دنیای امروز بنویسم. می خواستم از سرعت جا به جا شدن و رسیدن بگویم. می خواستم از شادی و غم حرفی بسازم. می خواستم از دوستی از دوست داشتن و از دوست داشته شدن بگویم. می خواستم از اهمیت حرف وقتی که با چند کلمه از راه می رسد بگویم. می خواستم از اثر و تأثیر اثر در بستر دور و نزدیک زمان حرف بزنم می خواستم از نظامی از نیما و از ما حرف بزنم و در صفحات اول نوشتای سوم خوشامد بگویم به تمام آن چه در راه به راه می آید. اما کار من گفتن و یا نوشتن در باره و یا از چیزی نیست و اگر بتوانم از تنهایی و از تنهایی همان لحظه ای ندیده و یا نشنیده را پیدا کنم و با سکوت آن لحظه را به شما نشان دهم شاید کاری کرده باشم و یا اگر بتوانم سمت دیگر راست و دروغ را از دروغ و راست شناسایی کنم شاید کار مهم تری انجام داده باشم.

نمی دانم و نمی دانم وقتی می گویم نمی دانم چقدر گناهکارم و یا چقدر مقصر. همه ما تنها هستیم. ما همه به تنهایی هستیم. به همدیگر که نگاه می کنیم ما می شویم و با ذره ای نگاه به همدیگر نفس تازه می کنیم تا در وقت جدائی بتوانیم پنهانی خودمان را که همیشه تنهایی در تنهایی ادامه دهیم.

همه ی نوشتن به قصد ما شدن است که نوشته می شود و هر نوشت، سمتی دارد، سمتی خاص خود. و جمع سمت ها جمع ما را می سازد. وقتی با نوشته روبه رو می شویم و از تنهایی بیرون می آیم و نفس می کشیم، معنایش آن نیست که با آنچه خوانده ایم یکی شده ایم، ما فقط برای نفس کشیدن مان و برای ادامه دادن به تنهایی های مان است که می خوانیم و یا می شنویم و غالباً با خواندن، کسی شکل کسی نمی شود و هرکسی باید خودش را با تنهایی های خودش جا کند و به آخر برساند. و آخر ابتدای همان راهی است که هر کس با آن چه از خود به جای گذاشته شروع می شود. از همه چیز می گذرم و عبور می کنم و به چیزی که حالا روبروی من است و باید با آن حرکت کنیم نگاه می کنم. به نوشتای سوم که می خواهد به وسیله مخاطبانش خودش را حفظ کند. به انتظار می اندیشم و به وقت هایی که منتظر بودم. و انتظار نوشتا، هر بار که در وقت تولدش قرار

می گیرم تا متولد شود. چقدر طول می کشد از شدت تأمل و یا شاید وسواس در هر چه می خواهد جزو نوشتا شود.

حالا شماره ی سوم نوشتا در دست های شماست با توقع و وسواسی دیگر در متن و در شکل. انتظار خوبی بود. این بار هم با همان گام هایی که راهمان را شروع کرده بودیم به مقصد رسیدیم و مقصد ما، راه بی انتهایی است که هر بار قسمتی از آن را می پیمائیم. برای ما مهم این است که در راه باشیم و راه را بشناسیم.

هنوز هم با حال و هوای روز اول که عطش انتشار متن های متفاوت را داشتیم کارمان را ادامه می دهیم. نمی دانم زندگی من، زندگی ما تا کی و کجا ادامه خواهد داشت. هر بار که متنی را به عنوان مجله، کتاب و یا یک اثر می خواهیم منتشر کنیم آن قدر نگاهش می کنیم و یا با آن زندگی می کنیم و یا حرف اش را می زنیم که انگار مرگ ما بعد از انتشار کاری که در دست داریم اتفاق خواهد افتاد. و چند بار دیگر می توانیم بودن و یا شدن مان را اعلام کنیم!

اما حالا که هنوز هستیم، انگار یک احساس و یا شاید یک خواست ما را به سمت یک سلیقه، یک نگاه غیر که به هر حال مخاطب خاص خودش را دارد برده است. دارد می برد. و خوب که نگاه می کنم می بینم که این سمت و سو همان چگونگی ما است که ما را به دور هم جمع کرده تا به امکان انتشار متن هایی که دوست داریم برسیم.

باید سپاسگزاری کنم از تمام کسانی که ما را همراهی کردند و هنوز همراهان هستند و سپاسگزاری کنم از تمام کسانی که با نگاه ها و اشارات جدی شان ما را دلگرم کردند تا راهمان را ادامه دهیم. و یک سپاس ویژه از مدیر مسئول محترم نوشتا دوست بسیار صمیمی ام حسین واحدی پور دارم که بیش از آن چه از او انتظار داشتیم ما را تحمل کرده و تمام امکانات خود را در اختیارمان گذاشت تا بتوانیم آن چه در خور یک کار ماندگار است را عرضه کنیم و امیدوارم در ادامه ی راهمان دچار رخوت، دلسردی و خیانت به آن چه تا به حال گفته ایم با نادیده گرفتن مسؤلیت هامان نشویم.

محمد حسین مدل